

سهراب ابلهی نژاد



روزگارم بد نیست
چاه نفتی دارم
پول گازی
سر سوزن عقلی
دوستانی ، دستشان داغ و درفش
و سخنگویی که همین نزدیکیست
لای این شب بوها
گوئیا ...

پای آن کاج بلند

اهل تهرانم

از همان روز که خوردم پیسی
توی میدان ولیعصر، شدم تهرانی
...

اهل تهرانم

پیشه ام حرافیست

گاه گاهی قفسی میسازم توی اوین
تا به آواز جوانی که در آن زندانیست

غم بدبختیتان تازه شود

چه خیالی،،،، چه خیالی میدانم

همشون بی جانند

خوب میدانم

حاصل دولت من بی نانی است
...

من مسلمانم

برسرم هاله‌ی نور

جانمازم پرچم

مُهرم زور

قصر، سجاده من

من وضو باخون مردم پیرو جوان میگیرم

من نمازم را

پی تکبیرة الاحرام فقیه

پی قدقامت شورای نگهبان خواندم

کعبه ام بر لب چاه

کعبه ام توی جمکران افتادست

کعبه من مث یک زندانی

می رود راه براه

می رود بند به بند

حجرالاسود من

کلهی تار و سیاه اوباماست

اهل تهرانم

نسبم شاید برسد

به یه هندونهی کالی در چین

نسب من شاید

به پسر عمه چاوز برسد

رهبرم بی خبر از خواب پرید

جنتی زیبا شد

مرد بقال از من پرسید

چند منقال کراک میخواهی

من از او پرسیدم

رای مفت سیری چند؟